نفی «لا»، اثبات «الاّ» از نگاه مولانا

دکتر عطا محمد رادمنش[1]

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف‌آباد

چکیده

پیران طریقت و سخنوران حقیقت‌جو ذکرِ «لااله الاالله» را از لوازم، بل از پایه‌های سیر و سلوک و وصول به عالم یقین قرار داده و غفلت از آن را از موانع وصال برشمرده‌اند. یادِ آگاهانه‌ی محبوب، موجب می‌شود تا رونده‌ی راه حق، عهد و پیمان بندگی خود را با خالق و حبیب خویش تجدید کرده، شهد ذوق روزگار وصل را در کام جانش تازه بدارد.

صدّیقان راستین همواره برآن سرند تا افضل اذکار را بر دل و جان جاری سازند، و آن عبارت است از نفی ما سوی الله که شاخص آن **«لا»** (لااله) و اثبات ذات احدیت که با **«الاّ»** (الاالله) ابراز و اظهار می‌گردد، که تا سالک صادق ،غیریت و دویی را با جاروب «لا» از دل نزداید، و با مصباح «لا» چراغ جان را نیفروزد و با آتش «لا» تعینّات را نسوزاند و با نهنگ «لا» دو عالم را نیوبارد و با تیغ «لا» وابستگی‌ها را نگسلد، نمی‌تواند لاف «الا» زند و به سرای «الا» پای گذارد و به صدر «الا» رسد و سلطنت «الاّ» را درک کند و به وحدت «الا الله» دست یابد.

نگارنده، برآن است تا در آغاز اشاره‌ای کوتاه به ذکر و تهلیل از دیدگاه بعض عارفان، عالمان و شاعران کند و آنگاه اصطلاح «لا» (لا اله) و ملازمت آن با «الاّ» (الا الله) را در برخی متون حکمی و عرفانی به اختصار تمام به عنوان فتح باب، بررسی کرده، پس از آن به کاربرد آن‌ها و تصویرسازی‌های شگفت و زیبایی ـ که مولانا در برابر چشمان اهل بینش می‌گشاید ـ بپردازد.

کلید واژه‌ها:

تهلیل، لا، الا، نفی ، اثبات ،مولوی.

1 - a_radmanesh21@yahoo.com

تاریخ وصول: 90/9/15 تاریخ پذیرش: 90/12/2

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

بر پایه‌ی «واذکروا الله کثیرا لعلّکم تفلحون» (انفال،45؛ منافقون، 10) ذکر، پاسداشتِ همواره‌ی یاد محبوب و ستیزِ پیوسته با نسیانِ انسِ اوست و تا سالک، خلوتسرای دل را از اضداد[1] و اصنام و شیاطین نسترد و زنگار غیریت را از روی آینه‌ی دل، منزلگاه و جلوه‌گاه حق، نزداید و حجاب‌های دویی را به کنار نزند و ترک انانیت[2] ننماید، یار در آن تجلی نمی‌کند.

عرفا و علما و مشایخ صوفیه با رویکرد به کلام حضرت رسالت، تهلیل (لااله الاالله) را افضل اذکار[3] می‌دانند و از میان همه‌ی ذکرها، این لطیفه را برگزیده‌اند، زیرا صورت آن ترکیب یافته است از نفی اغیار و مُحدَثات و ثبوت وجود قدیم،[4] چه «به «لااله» نفی ماسوایِ حق می‌کند و به «الاالله» اثبات حضرت عزت می‌کند، تا چون بر این مداومت و ملازمت نماید، بتدریج تعلقات روح از ماسوای حق به مقراضِ «لااله» منقطع شود و جمال سلطانِ «الاالله» از پس تتقِ عزت متجلی گردد» (نجم رازی 1374: 269).

آفرینش را همه پی کن به تیغ «لااله» تا جهان صافی شود سلطان «الاالله» را

(همان، 270)

در این معنا در تمهیدات آمده است که: «لااله» عالم عبودیت است و فطرت و «الا الله» عالم الهیت است و ولایت و عزت، دریغا روش سالکان، در دورِ «لااله» باشد... . پس چون به دورِ «الاالله» رسند، در دایره‌ی«الله» آیند... . «لا» دایره‌ی نفی است؛ در اوّل، قدم در این دایره باید نهاد؛ لیکن متوقف و ساکن نباید شد که اگر در این مقام سالک را سکون و توقف افتد، زنّار و شرک روی نماید (عین‌القضات همدانی، 1373: 74).

در کیمیای سعادت آمده است: «سرّ و لُباب همه‌ی عبادت‌ها ذکر است؛ بلکه اصل مسلمانی کلمه‌ی «لااله الاالله» است و همه‌ی عبادات دیگر تأکید این ذکر است (غزّالی، 1368: 252/1).

اما گروهی از این طایفه از جمله شبلی، «الله، الله» را در ذکر برگزیده، بس بر زبان می‌راند.[5]

Archive of SID

www.SID.ir

عارفان، عالمان، سخنوران و نادره‌پردازان از کلمه‌ی توحیدی «لا» (لااله) که مقام نفی است و «الا» (الا الله) که مقام اثبات است، به تشبیهات و تصویرگری‌های زیبا دست یازیده و دُرهای معانی سفته‌اند.

شاعر شروان با واژه‌پردازی زیبایی، «لا» و «هو» را مَرکبِ لاهوت می‌داند که سالکِ راکب را به عالم الهی و صدر شهادت (لااله الاالله) می‌رساند؛ نیز آن را اژدهای دوسری می‌شمارد که هر شرک و شک را در راه اثبات (الاالله) می‌بلعد:

از «لا» رسی به صدر شهادت که عقـــل را — از «لا» و «هو» ست مرکب لاهـــوت، زیر ران
«لا» زان شد اژدهای دوســـر تا فروخـــورد — هر شرک و شک که در ره «الا» شـــود عیان

(خاقانی، 1357: 310)

و یا «لا» را چراغی می‌داند که روشن‌کننده‌ی چراغدان و قندیل دل است:

هر چه جز «نورالسموات» از خدای آن عزل کن
گر تو را «مشکوه» دل روشن شد از مصباح «لا»

(همان:1)

نیز بر این باور است که «لا»یِ نفی، سالک را به دارالملک و چهاربالش وحدت می‌رساند؛ آنگاه است که عوالم این سوی «لا» را پشت سرگذاشته، زان سوی «الاالله» جولان می‌دهد؛ در این مقام، نور عشق، نگهبان و راهنمایش شده، از بیابان «لا» می‌گذراند و به مقصد «الاالله» می‌رساند و با دندانه‌ی کلید «لا» درِ ابدیت را گشوده، بدان راه می‌یابد:

ای پنج نـــوبه کوفتـــه در دار ملک «لا» — «لا» در چـار بالش وحدت کشـــد ترا
جولانگهِ تـو زان سوی «الا»ست گر کنی — هژده هزار عالم از این سوی «لا» رها
از عشق ساز بدرقه، پس هم به نور عشق — از تیـه «لا»، به منـــزل «الا الله» درآ
دروازه‌ی ســـرای ازل دان ســه حرف عشق — دندانه‌ی کلیـــد ابد دان دو حـرف «لا»

(همان :3)

Archive of SID

www.SID.ir

صاحب گلشن راز «لا» را همچون جاروبی می‌داند که باید بدان خانه‌ی دل را از خس و خاشاک دویی روفت و حتی از هستی خود هم برید و خانه را برای خانه خدا پرداخت:

کسی کاو از نوافل گشت محبـوب　　به «لا»یِ نفی کرد او خانه جـاروب

درون جای محمود او مکان یافـت　　ز «بی‌یسمع و بی‌یبصر» نشـان یافت

(شبستری، 1368: 83)

و سنایی نیز در تصویری دیگر گام نهادن به دولت‌سرای«الاالله» را در گرو پاک کردن راه با جاروب «لا» می‌داند:

تا به جاروب لا نروبی راه　　نرسی در سرای الاالله

(سنایی، 1368: 139)

بهاءالدّین عاملی می‌گوید: هرگاه با حرف نفیِ «لا» (لااله) بساط کثرات و تعیّنات در نوردیده شود، با حرف اثباتِ «الا» (الاالله) کام جان از جام وحدت چاشنی می‌گیرد و سرمست می‌شود:

چون کند «لا» بساط کثرت طی　　دهد «الا» زجام وحدت می

(شیخ بهایی، 1316: 204)

نیز می‌گوید: هرچند «لا» تیرگی نیستی را با خود دارد و از آن مایه می‌گیرد ولی این نفی در بردارنده‌ی نور ازلی است:

دارد از «لا» فروغ نور قدم　　گرچه «لا» داشت تیرگی عدم

(همان)

او قاعده‌ی «لا» را همانند مثلثی کوچک می‌داند که عالم مُلک و شهادت با آن همه بزرگی و شکوه در آن ناپدید و نابود می‌شود.

کرسیِ «لا» مثلثی است صغیر　　اندر او مضمحل جهان کبیر

(همان)

Archive of SID

www.SID.ir

سعدی گوید: عاشق پاک‌باخته‌ی اسیر و دربندِ «لا» در داوِ اوّلِ نردِ عشق، همه چیز و همه کس حتی ایمان و دین را در وصال محبوب، درمی‌بازد ولی زاهد در داد و ستد با محبوب به هوا و امید دست‌یابی به «الا» (الاالله) و وصول بدان جهان از خواسته، و مقام دنیاوی درمی‌گذرد:

پاکبازان طریقت را صفت دانی که چیســـت؟ بر بساط نـردِ درد، اول ندب، جان باختـــن
زاهدی بر یاد «الا» مال و منصـب دادن است عاشقی در ششدر «لا» کفر و ایمان باختن
گر حریف نرد عشقی، مال و دیـن و جان بباز ور نه هر طفلی تواند بـــی گروگان باختـن

(سعدی، 1385: 251)

و یا در بوستان با جناسی زیبا تبرِ «لا» را «لات» شکن، بلکه شکننده‌ی بت‌های مجازیِ برساخته‌ی ذهن بشری می‌داند:

به «لا» قامت لات بشکست خرد به اعزاز دین آب عزّی ببرد (همان، 1363 :36)

سنایی «لا» را بر سانِ نهنگی می‌داند که دریای هستی را می‌بلعد؛ بنابراین کسی سزاوار قولِ «لا اله الا الله» است که در گام نخست ، نفی کثرات کند:

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اوّل در آشامی
همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا

(سنایی، 1362: 52)

آنگاه که سالک همچو «لا» کمر خدمت بربندد و نه بر پا، که بر فرق ایستد و خس و خاشاک تعیّنات راه وصال را با مژگان جان بروبد، پس از ورود به وادی حیرت و گذار از مرتبه‌ی انسانی، نور الهی از جانب مشرقِ «الا»، بر مَنار دل می‌تابد و جمال محبوب پرتوافکن می‌شود و نوبت وصل و لقا فرا می‌رسد:

نیابی خار و خاشاکی در این ره ، چون به فرّاشی
کمر بست و به فرق اِستاد در حرف[7] شهادت لا
چـو «لا» از حدّ انسـانی فکنـدت در ره حیرت
پس از نـــــور الـــوهیـت بـه الله آی از «الا»

(همان: 52)

Archive of SID

www.SID.ir

عطار در سوگندنامه‌ای بر این باور است که هرگاه جان عارف با زخم معرفت در «لا» (لا اله) فرو رود و نفی عالم ملک کند، می‌تواند از «الا» (الا الله) سربرآورده ، سرافراز دو عالم شود:

به عارفی که به یک ضرب معرفت جانش

به «لا» فرو شـود آنگه برآیـــد از «الا»

(عطار، 1375: 728)

یا :

عارف با پی‌سپردَن و انتفای هر عالمی جز عالم الهی، به عالم لاهوت پای می‌گذارد و بقای بالله می‌یابد :

چون در جهان غیب فنا گشت در بقا برخاست «لا» ز پیش به «الاّ» در اوفتاد

(همان: 761)

جامی «لا» را برسان قیچی‌ای می‌انگارد که قاطع رشته‌ی وابستگی‌ها و دلبستگی‌هایِ مظاهرِ میرایِ عالم خاک است:

تصویر «لا» به صورت مقراض بهر چیست؟ یعنی برای قطع تعلّق ز «ماسوا» ست

(جامی، به نقل از دهخدا، 1373، ذیلِ مدخلِ مقراض)

چنان که گذشت کاربرد دو اصطلاح عرفانی- قرآنی «لا» و «الاّ» منحصر به مولوی نیست؛ بل که پیش از او سخنوران و نویسندگانی سخته همچون عین‌القضات، خاقانی، سنایی و عطار و همزمان با او سعدی و پس از وی نجم رازی، شبستری، جامی و شیخ بهایی نیز بدان پرداخته‌اند؛ اما به استناد نمودارهای پایان این مقاله، آن اقبالی که مولوی بدین دو عنصر داشته، حتی مقتدایان او: سنایی و عطار هم نداشته‌اند.

بحث و بررسی

«لا» «لااله» در تعبیر عارفانه نفی انانیّت و ما سوی الله و غیریّت است که آن را مقام نفی گویند و «الاّ»(الاالله) مقام اثبات است و تا کسی این دو را ملازم نکند، نمی‌تواند به محبوب راه یابد:

Archive of SID

www.SID.ir

لاجرم اُستاد اُستادان، صمـــد کارگاهش نیستیّ و «لا» بود

(م: 1469/6)[8]

تا نخوانـی «لا» و «الاالله» را در نیـابی منهـج ایـن راه را

(م: 1241/5)

رویکرد مولوی، سرآمدِ سرایندگان عارف، در آثار خود از «لا» (لااله) در اعراض از ما سوی الله و اقبال به «الا»(الاالله) فراوان است و این دو اصطلاح در ذهن و زبان او کاربردی بالا دارد.

او در آثار خود به تشبیهات، ترکیبات و تعبیراتی بدیع چون تیغ لا، جاروب لا، گردن لا، انیس لا، کمین لا، بحر لا، عقبه‌ی لا، نهنگ لا، اژدهای لا، سرنگونی لا، آتش‌های لا، دار لا و لاف الاّ، سلطنت الاّ، عاشق الاّهو، وحدت الاّ، لاف الاّ و صدر الاّ، دست می‌یازد.

مولانا برای القای اندیشه‌ی خود در پاک کردن غیرخدا از لوح دل و پشت کردن به مادون الله و توجه تام به پرتو جمال محبوب به تصویرگری‌های بدیع پرداخته‌است؛ این رویکرد به‌ویژه در کلیاتش ـ که بسامدی بالا دارد ـ به صورت گونه‌گون رخ می‌نماید.

او را اعتقاد بر این است که در راه دوست و یگانگی او باید دل و جان باخت و از اثر و خبر و نام و نشان آزاد شد؛ مسلماً عاشقِ اسیرِ دامِ بلایِ عشق ـ که از تعلقاتِ هست‌نما در گذرد- به شناخت و معرفت می‌رسد و نعمت وصال را در می‌یابد؛ اودر شگفت است که چرا پای‌بندانِ هوا در نفی وجود عاریتی و شکستن قفس دنیا کاهلند و برای پرواز به کوی یار و دمخور شدن با او از تن‌زنانند؛ نیزگوید: آن که به عاملِ کُنش و فعال مایشاء بیندیشد، خود را در برابر قدرت حق درمانده و ناچیز شمرده، درخواهد یافت که جز درگاه «الاّ» (الاّ الله) دیگر چیزی وجود حقیقی ندارد.

دل و جان فانی «لا» کن، تن خود همچو قبا کن

نه اثر گو، نه خبـــر گو، نه نشـــانی، نه علامت

(ک: 4286/1)

Archive of SID

www.SID.ir

الـه را کی شناسـد؟ کسی کـه رسـت ز «لا»
ز «لا» کـی رسـت؟ بگـو: عـاشق بلا دیـده

(ک: 25414/5)

چون هرکسی در خوردِ خود یاری گزید از نیک و بد
ما را دریغ آیـد که خود فانی کنیـم از بهـرِ «لا»

(ک:47/1)

شِقّه‌ی عَلَم عالـم هرچند که‌می‌رقصـد چشم تو علم بینـد، جان تو هـوا داند
وانکس که هوا را ، هم داند که چه بیچاره است جز حضرت «الاّ الله» باقی همه «لا» داند

(ک: 6457-58/2)

او می‌گوید: باید از غیرحق، مصداق «کلّ شیء هالک الاّ وجهه» (قصص: 88) شد؛ شک نیست که راهرو،پس از رهایش از کبر و ناموس و خودی و تعلّقاتش به منزلت «بقاء بالله» می‌رسد و ذرات وجودش مستنیر به خورشید الهی می‌شود:

«لا» شویم از «کلّ شـیءٍ هالک» چون هلاک و آفت اندر شی رسـد
هرکه اوناچیز شد،او چیـز شـد هر که مُرد از کبر،اودر حـی رسد

(ک: 8685-86/2)

عرضه‌گری رها کن، ای خواجه! خویش «لا» کن
تا ذرّه‌ی وجـودت ، شمس منیـر باشـد

(ک:8783/2)

او بر این باور است که تا کسی گردن «لا» را نزند و نفی غیریّت نکند، نخواهد توانست به «الا» (الا الله) یعنی مقام اثبات حق برسد:

به نفی لا لا گوید به هر دمی لا لا بزن تو گردن «لا» را بیار «الاّ» را

(ک: 2372/1)

Archive of SID

www.SID.ir

عاشق حقیقی هرگاه تیغ «لا» برای قتل غیر حق برکشد و نفی شرکت در مُلک حق کند،دیگر جز گستره‌ی لاهوت چیزی برایش نمودِ حقیقی نخواهد داشت :

تیغ «لا» در قتل غیر حق براند در نگر زان پس،که بعد «لا» چه ماند؟

ماند «الاالله»، باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت

(م: 589-590/5)

وصال به سرایِ «الا الله» و سلطنت «الا» میسّر نخواهد شد مگر فرّاشانه در روفتن خس و خاشاک تعلّقات راه وصال از دل، با حرف جاروب گونه «لا» قیام، و با خیزش از درون و باختن هر دو عالم، روی سوی حق کرد و به دیدن جمال سلطان مُلک توفیق یافت:

چون **سلطنت «الا»** خواهی برِ لا لا شو **جاروب** ز **«لا»** بستان، فرّاشی اشیا کن

(ک: 19769/4)

بروب از خویش این خانه،ببین آن حسن شاهانه

برو **جاروب «لا»** بستان که «لا» بس خانه‌روب آمد

(ک: 6204/2)

در مجالس سبعه نیز با ذکر شواهدی از مقتدای خود، سنایی، با تصویری زیبا در باب کمر خدمت بستن «لا» و به فرق ایستادن آن در بیان کلمه‌ی توحیدی شهادت، فرماید:

«ای برادر! از نظاره‌ی دنیا در گذری و به تماشای عقبی هم چشم نگشایی تا جمال ذوالجلال ببینی . به **جاروبِ «لا»** همه را بروبی هر که شاه و شاهزاده باشد، هر آینه او را فرّاش باشد، «لااله الاالله» فراشّان خاصّان و شاهان حضرت است که از پیش دیده‌ی ایشان هر دو عالم را می‌روبد. (مولانا، 1363: ص111)

سالک تا زمانی که موقوف «لا» ست و از آن نگذرد و چون کرم پیله گردِ وجود مجازی خود بتند، مردود درگاه و در حکم معدوم است ولی آنگاه که در برابر خورشید حقیقت نفی قالبِ عاریتی ستاره‌گون کند، به عالم یقین گام می‌نهد و پی می‌برد که جز هستی محبوب، باقی همه فانی است:

Archive of SID

www.SID.ir

هر که او بر در، من و ما می‌زند ردّ باب است او و بر «لا» می‌تند

(م: 3055/1)

ای عاشق «لاهو» ز استاره بگیر این خو

خورشید چـــو درتابد، فانی شـود استاره

(ک:2472/5)

مولوی اضداد را از جمله شور و شر و سود و زیان و ترس و امن و حتی جان وتن را سیلابی اراده کرده که خواست محبوب و محب آن را به سوی **دریایِ** نیستی **«لا»** می‌کشاند:

شور و شر و نفع و ضرّ و خوف و امن و جان و تن جمله را سیلاب برده، می‌کشاند سوی «لا»

(ک: 1743/1)

در دیگر جای گوید: هرگاه از «لا» سخن به میان می‌آورد ، منظور «لااللّه» است ؛چه با نفی هرگونه وابستگی‌های دنیوی و حتی اخروی است که اثبات حق، محقق می‌شود:

من چو لب گویم، لب دریا بـــود من چو «لا» گویم، مراد «الا» بود

(م: 1759/1)

در «لا»یِ نفی، درجا زدن و نرد انس با آن باختن ودر دایره‌ی خیالات و اوهام محدود شدن و دل به هیچ بستن، بی اقرار و اثبات «لااللّه» و ورود به عالم هستی و جان، در واقع خود گم کردن است؛ زیرا با «لا» (لااله)، اگر «الا» (الا الله) ملازم و همراه نباشد، گمراهی و طریق کافری است :

گر انیس «لا» نه‌ای ای جان به سِر در کمین «لا» چـرایی منتظـر

زان ک داری،جمله دل بر کنده‌ای شستِ دل در **بحر لا** افگنده‌ای

(م: 1375-76/6)

نغمـــه‌هـــای انـــدرون اولیـــا اوّلا گویـــد که ای اجزای «لا»

(م:1925-26/1)

Archive of SID

www.SID.ir

به گاه شدّت و چیرگی محبت «وقتی اخگر عشق در دل کسی زبانه کشد، زمرّدِ سبز فام را در نظر عاشق، به صورت تره‌ی متعفّن نشان می‌دهد.... به ذکر کلمه‌ی توحیدیه‌ی «لااله الاّهو» یا «لااله الاّالله» اشرف اذکار است که در لسان عرب به ذکر مجمع‌البحرین نیز معروف است، از آن رو که با «لا» دایره‌ی امکان که در حکم «بحر اُجاج» (= دریای تلخ و شور) است، نفی می‌شود و با «الاّ»، دایره‌ی وجوب که در حکم بحر عَذب (= دریای شیرین و گوارا) است،اثبات می‌گردد» (زمانی، 1375: 272/4).

عشق در هنگام استیلا و خشم　　زشت گرداند لطیفان را به چشم
هر زمرّد را نماید گندْ نا　　غیرت عشق، این بود معنی «لا»
«لااله الاّهو» این است ای پناه　　که نماید مَه تو را دیگ سیاه

(م:68/4-866)

هرگاه «لااله» یعنی نفی خیالات و سایه‌ها و وجودهای مجازی با «الاّ الله» یعنی اثبات حق و عالم حقیقت قرین شود، وحدت شکوفا می‌گردد:

«لا اله» گفت و «الاّ الله» گفت　　گشت «لا الاّ الله» و وحدت شگُفت

(م: 2266/6)

یا در ضمن بیان یکی از معجزات پیامبر اکرم(ص) گوید: هرگاه «لااله» با «لاالله» همراه شود، علاوه بر انتفای جز خدا و اثبات یگانگی حق، گواه بر حقانیت رسول خدا(ص) است:

«لااله» گفت، «الاالله» گفت　　گوهر احمد، رسول الله سفت[9]

(م: 2159/1)

او گوید: همچنانکه گوشتِ مذبوح،خوراک انسان می‌شود و با وجود انسانی یکی می‌گردد؛ گلوی بریده نیز در راه محبوب، از شراب حق می‌نوشد و ارتقا و کمال می‌یابد و مست وجود محبوب بل که محو و فانی او می‌شود و بر سر پیمان الست بر می‌گردد:

حلق حیوان چون بریده شد به عدل　　حلق انسان رست و افزون گشت فضل[10]
حلق انسان چون ببرّد هین! ببین　　تا چه زاید؟ کن قیاس آن، برین...

Archive of SID

www.SID.ir

حلق ببـــریده خـــورد شربت،ولـــی حلق از «لا» رسته، مـرده در بلـــی

(م:3873-76/1)

آنگاه که طالب، ، مست می الهی گردد، از صفت‌های بازدارنده‌ی دنیوی آزاد گشته، با کنار گذاشتن حسد و ویران کردن جسد، وصل به محبوب می‌شود :

این بار جام پرکن، لیکن تمام پرکـن تا چشم سیر گردد، یکسو نهد حسد را

درده میـــی زبالا، در «لاالـــــه اِلاّ» تا روح اله بیند،ویران کند جســـد را

(ک: 2117-18/1)

چنین کس ،پس از گذر از «لا» و سایه‌ها،و تحقق حقیقتِ «الاالله»، پی خواهد برد که مشاهده‌ی بارگاه «الاّالله» جز از دروازه‌ی «لااله» دست نمی‌دهد و در این صورت پا به عالم حقیقی و باقی می‌گذارد و در آنجاست که بقای بالله میسّر می‌گردد:

«لااله» انـــدر پـــی «الاّالله» است همچو «لا» ماهم به «الاّ» می‌رویم

(ک: 17542/4)

زان که در «الاّ» ست او از «لا» گذشت

هر کـــه در «الاّ» ست او فانی نگشت

(م: 3054/1)

عقل را راهی به گستره‌ی جهانسوز «لا» نخواهد بود مگر مردانه، بی‌محابا، پای بر عرصه‌ی پرآتش نفی ما سوی الله بگذارد تا پس از گدازش با استحاله و دگرگونی، در بقای بالله «هست» گردد:

عقل آواره شده، دوش آمد و حلقه بـــزد من بگفتم : کیست بر در؟ باز کـــن در، اندرآ

گفت: آخر چون درآیم؟ خانه تا سر آتش است می‌بســـوزد هر دو عالم را ز آتشهای «لا»

گفتمش : تو غم مخور پا اندرون نه مـــردوار تا کند پاکت ز هستی، هست گردی ز اجتبـا

(ک: 1767-69/1)

اما عشق با **نهنگ «لا»** از دریای دل دهان می‌گشاید و هر دو جهان را در می‌آشامد؛ چه در پشت کردن به دو جهان است که جمال شاهد حقیقی جلوه‌گر می‌شود:

Archive of SID

www.SID.ir

عشق گشاید دهن از بحر دل　　هر دو جهان را بخورد چون نهنگ

(ک: 14086/3)

او می‌گوید: هرگاه سایرِ سیرالی‌الله نفی کثرات و تعینات کند،به مرتبه‌ی ثبوت «الاهو» می‌رسد و در این مقام رحمت الهی بر او سایه گستر می‌شود:

« سایه‌ی رحمتِ «لاهو»، «الاهو»ست؛ (مولانا، 1363: 115).

زمانی که یار وجود مولوی را تسخیر کند و با اودر سخن آید، یوسفانه، بی خویشتن می‌شود و آنگاه که او با محبوب سخن گوید، موسی وار با « لن‌ترانی» مواجه می‌گردد و محروم از دیدار یار به جلوه‌ای دلخوش می‌شود:

وی با کاربردِ بیتی از دیوان سنایی (ص931) گوید:

« تا نظرم به خود است و به قوّت خود، ضعیفم، ناتوانم، از همه‌ی ضعیفان ضعیف‌تر، بیچاره‌ام از همه‌ی بیچارگان بیچاره‌ترم؛ اما چون نظرم را گرداندی تا به خود نگرم به عنایت و لطف تو نگرم...، چرا ضعیف باشم، چرا بیچاره باشم، چرا چاره‌گر نباشم، چرا آدمی باشم، چرا آن دمی نباشم؟:

چو او با من سخن گوید،چو یوسف وقت «لا» باشد

چو من با او سخن گویم، چو موسی وقت « لن»باشم»

(مولانا، 1363 : 26)

تا طالب، محرم ساغر محبوب نشود و مست می جمال او نگردد و ترک خودی و همه تعلقاتش نکند، و رخ از «لا» برنتابد و «الاالله» را وجهه‌ی همت خود قرار ندهد، به منزلگاه وحدت نمی‌رسد؛ چه همه‌ی تدبیرها و چاره‌گری‌ها در برابر «الاالله» ناچیزند:

اگر من محرم ساغـــر نباشـــــم　　مرا «لا»گیـــر و «الا» را بگـردان

(ک: 20116/4)

حیله‌ها و چـــاره‌ها گر اژدهاست　　پیش «الاالله» آنها جمله «لا»ست

(م: 969/3)

Archive of SID

www.SID.ir

ور هستی تن «لا» شدی، این نفس سربالا شدی

بعد از تمامی «لا» شدن در **وحدتِ «الا»**ستی

(ک: 25845/5)

عشق، نسبت به امتیازات دو جهان سرگران است و هر دو عالم را در برابر بارگاه الهی، نابود می‌شمارد، به عبارت دیگر هرگاه عاشق صادق از «لا» گذشت به «لااللّه» می‌رسد؛ آنگاه یقین خواهد کرد که هر دو جهان نیستِ هست نما است:

نیست پـــروای دو عالم عشـــق را ورنه ز «الاّ» هر دو عالم «لا»ستی

(ک: 30998/6)

وقتی که بنده‌ی خدا عوامل بازدارنده‌ی کمال را در خود بمیراند و بواقع «لا» شود، از پسِ ترک وجود مادی، تجلّیات دوست آشکار می‌گردد و عالم لاهوت بدو رخ می‌نمایاند :

بنده‌ی خداست خاص و لیکن چو بنده مُرد «لا» گشت بنده و سپس لا همه خداست

(ک: 35184/7)

انسانِ زُفتِ بی‌معرفتی که تنها **لاف «الاّ»** زند، موقوف «لا» باقی خواهد ماند؛ اگر در نور جلال الهی نفی خودی نکند و بی‌خویشتن نشود،در تابش انوار حق رسوا می‌گردد:

ای که از «الا» تو لافیدی، بدین زُفتی مباش

چشمها را پاک کن ، بنگر که هم در «لا»ستی

(ک: 29490/6)

در شعاع بی نظیرم «لا» شوید ورنه پیش نور من رسوا شوید

(م: 679/6)

گاه پیش می‌آید که سالک،بدون گذر از گردنه‌ی «لا»، مشمول فیض ازل می‌شود و با درک «الا» به جایی می‌رسد که بجز خدا نمی‌بیند و گاه برای رسیدن به محبوب، سر به دار «لا» می‌دهد:

Archive of SID

www.SID.ir

از دستِ تو هر کرا دهد این دست　　بی عقبه‌ی «لا» شدست «الا»یی

(ک: 28944/6)

ای جان بیا اقرار کن وی تن بـــــرو، انکار کن

ای «**لا**» مرا بردار کن، زیرا به «الله» می‌کَشی

(ک: 35824/7)

اگر آدمی چشمِ سَر بربندد و چشم سِرّ بگشاید وذکر «لا اِله الاّ الله» را ورد زبان خود کند، همه‌ی موجودات مجازی از خانه‌ی دلش زدوده و محو و راه وصال هموار می‌گردد و حقیقت بدو روی می‌نمایاند و دیده‌ی دل و جانش بر «الاالله» و نادیدنی‌ها گشوده می‌شود.

گر تورا چشمی است، بگشا، در نگر　　بعدِ «لا» آخِر چه می‌ماند دگر؟

(م: 2097/6)

مولانا با آفرینشی زیبا از تصویرِ سرنگونیِ حرفِ لا، به نیایش بنده‌ای اشاره دارد که همچون «لا» خود را نگونسر می‌داند و از حضرت سرمدی می‌خواهد که او را از باژگونگی و حیرانی و نیستی به در برد و کشان کشان به ملکت «الا» (الاالله) بکشاند و بر مِصطبه‌ی میخانه‌ی محبّت، قدح نوش شراب عشق ازلی گرداند و چشمش را به جمال الله روشن کند:

ماییم چون «**لا**» سرنگون وز «لا» تومان آری برون

تا صدر «الا» کش‌کشان «لا» را به «الا» می‌کشـــی

(ک: 35792/7)

نتیجه

عرفا به ذکر- که اشرف آن، تهلیل (لااله الاّ الله) است ـ پر اهمیت می‌دهند و با مداومت در آن نمی‌گذارند که ذوق انس حضرت جلّت در کام جانشان به در رود؛ این کلمه‌ی توحیدی از دو بخش نفی و اثبات ترکیب یافته است. البته لازمه‌ی نفیِ «ما سوی الله»، پاک کردن و زدودن آینه‌ی دل از زنگار هواهای نفسانی و بت‌های مجازیِ برساخته‌ی آدمی است؛ که تا منزلگاه جانان پاک روفته نشود، محبوب در آن فرود نمی‌آید و قرار نمی گیرد.

Archive of SID

www.SID.ir

شاعران عارف با «لا» ـ که گویای مقام نفی ما سوی الله- و «الاّ»- که مبیّن مقام اثبات یگانگی حق است ـ به تشبیهات و تصویرهای دل انگیز دست زده‌اند که از میان آنان مولوی در این گونه آفرینش‌های هنری مولع‌تر از دیگران است. او در همه‌ی آثار خود ، به ویژه در غزلیات شمس ـ که بسامدی بالا دارد- بر این عقیده است که تنها نفی غیریّت و موقوف شدن بدان کافی نیست بلکه بایداز آن گذشت تا به منزل «الاالله» رسید و آنگاه قدم به دارالملک حق گذاشت و اینجاست که جمال حق بر او اشکار می‌گردد و مقام بقای بالله حاصل می‌شود.

پی نوشت ها

1. خواجه نیز سراید :

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد　　دیو چو بیرون رود، فرشته درآید

(حافظ ، 1320: 157)

2. نقل است که چون او را [حلاج را] بر دار کردند، ابلیس آمد او را گفت : یکی «انا» تو گفتی و یکی من، چون است که از آنِ تو ، رحمت بار آورد و از آنِ من لعنت؟ حسین گفت: از آن که، تو «انا» در خود بردی و من از خود دور کردم. مرا رحمت آمد و تو را لعنت؛ تا بدانی که منی کردن نیکو نیست و منی از خود دور کردن به عنایت نیکوست (عطار، 2535: 599).

3. «قال النبی صلی الله علیه و سلم:«افضل الذکر لااله الاالله و افضل الدعاء الحمدلله»(نجم رازی، 1374: 267).

در کیمیایی سعادت آمده:

بدان که ذکر را چهار درجه است: اوّل آن که به زبان باشد و دل از آن غافل و اثرِ این، ضعیف بود ولکن هم از اثری خالی نباشد؛ دوم آن که در دل بود ولکن متمکن نبود و قرار نگرفته باشد و چنین بود که دل را به تکلف بر آن باید داشت؛ سوم آن بود که ذکر قرار گرفته باشد در دل و متمکن و مستولی شده، چنان که به تکلف وی را به کاری دیگر باید

Archive of SID

www.SID.ir

برد؛ چهارم آن بود که مستولی بر دل مذکور بود- و آن حق‌تعالی است- بلکه کمال آن است که ذکر و آگاهیِ ذکر از دل بشود و مذکور ماند و بس»(غزالی، 1368: 254).

در مثنوی نیز درباب لزوم به زبان آوردن ذکر قلبی با اشاره به آیه‌ی« و قال ربکم ادعونی اَستجب لکم...» (غافر، 60)، آمده است:

لیک گفتی گرچه می‌دانم سِرت　　زودهم پیداکنش بر ظاهرت

(م: 60/1)

4.مشایخ از جمله‌ی اذکار،ذکر «لااله الاالله» اختیار کرده‌اند، چه صورت آن مرکب است از نفی و اثبات؛ تا ذاکر در وقت جریان این کلمه، بر زبان حاضر بود و مطابقت و مواطاۀ میان دل و زبان نگاه دارد و در طرف نفی، وجود جمله‌ی محدَثات را به نظر فنا مطالعه می‌کند و در طرف اثبات، وجود قدیم را به عین مشاهده می‌نماید تا به واسطه‌ی ملازمت برتکرار این کلمه ، صورت توحید در دل قرار گیرد (عزالدین محمود، 1367: 169).

5.شبلی [عارف قرن 3و4 هـ.ق] یک روزی می‌گفت: «ا لله الله» بس، بر زبان می‌راند؛ جوانی سوخته دل گفت: چرا «لااله الا الله» نمی‌گویی؟ شبلی آهی زد و گفت: از آن می‌ترسم که چون گویم «لا» به «الله» نرسیده نفسم گرفته شود و در وحشت فروشوم (عطار، 2535: 621).

6. بخشی از حدیث قدسی «لا یزال العبد یتقرّب الیّ بالنوافل حتی احبّه فاذا احببته کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله، فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش و بی یسعی» و فی روایه « وبی یمشی» (محمد لاهیجی، 1371: 98).

در کشف الاسرار، آمده است: «کنت له سمعاً یسمع بی و بصراً یبصر بی»، چون که بدین مقام رسیدم، زبانم زبان توحید شد وروانم روان تجرید، نه از خود می‌گویم یا به خود بر بیایم، گوینده‌ی بحقیقت اوست و من در میانه ترجمانم (میبدی، 1371: 331/1).

7. در نسخه بدل، «بر راه» آمده که گویاتر است.

Archive of SID

www.SID.ir

8. در ارجاع به آثار مولوی، کوته نوشتِ «ک» نشانه‌ی کلیات شمس، عددِ سمتِ راستِ علامتِ فارق (/) شماره‌ی جلد و عدد سمت چپ آن شماره‌ی بیت است؛ و«م» بیانگرمثنوی معنوی و عدد سمت راست نشانه‌ی فارق شماره‌ی دفتر و عدد چپ آن شماره‌ی بیت است. در ارجاع به سایر متون، پس از نشانه‌ی (:) شماره‌ی صفحه‌ی اثر آمده است.

9. اشاره دارد به داستان ابوجهل؛ نیکوست که از زبان مولوی شنیده شود:

سنگهـــا انـــدر کف بوجهـــل بود — گفت: ای احمد بگـو این چیست زود؟
گر رسولی، چیست در مشتم نهان؟ — چون خبـــر داری ز راز آسمان
گفت چون خواهی بگویم کان چه‌هاست؟ — یا بگوید آن که ما حقّیـــم وراست
گفت بوجهل: این دُوم نادرتر است — گفت: آری حقّ از آن قـــادرتر است
از میانِ مشتِ او هر پاره سنگ — در شهادت گفتن آمـــد بی‌درنگ:
«لا اله» گفت، «الا الله» گفت — گوهـــر احمـــد رسول الله سفـــت

(م:1/59-2154)

10. او در همین باب ، در اضمحلال و تحّول و کمال انسانِ اهلِ تحقیق و تبدیل او از موالید ثلاث به بشری، آنگاه عروج به مرحله‌ی مَلَکی تا فناء فی الله – و این که نیستی از مادون و تدنّی موجبِ هستی به مافوق و تعالی می‌گردد- گوید :

مُردم از حیـــوانی و آدم شـــدم — پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم
حمله‌ی دیگر بمیـــــرم از بشر — تا برآرم از ملایک بال و پر
وز مَلَک هم بایدم جستن ز جو — کل شـــیء هالـــک الا وجهـــه...

(م:3/04-3902)

یا :

تو از آن روزی که در هست آمدی — آتشی یا باد یا خاکی بدی...
از مبّدِل هستـــی‌ی اول نماند — هستی‌ی بهتر به جای آن نشاند...
این بقاها از فنـــاها یافتی — از فنـــایش رو چـــرا برتافتـــی

(م: 5/96-789)

Archive of SID

www.SID.ir

نمودار بسامد «لا» در آثار شاعران بررسی شده.

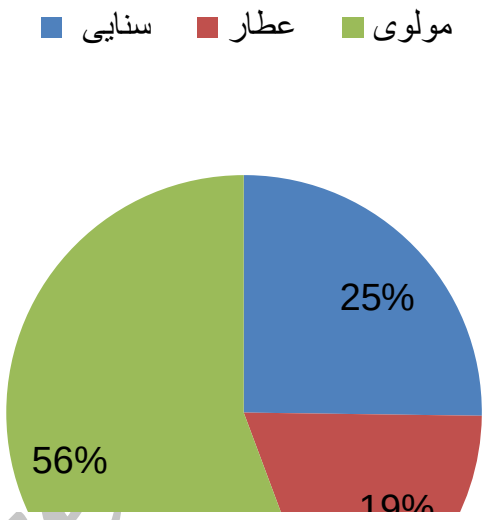

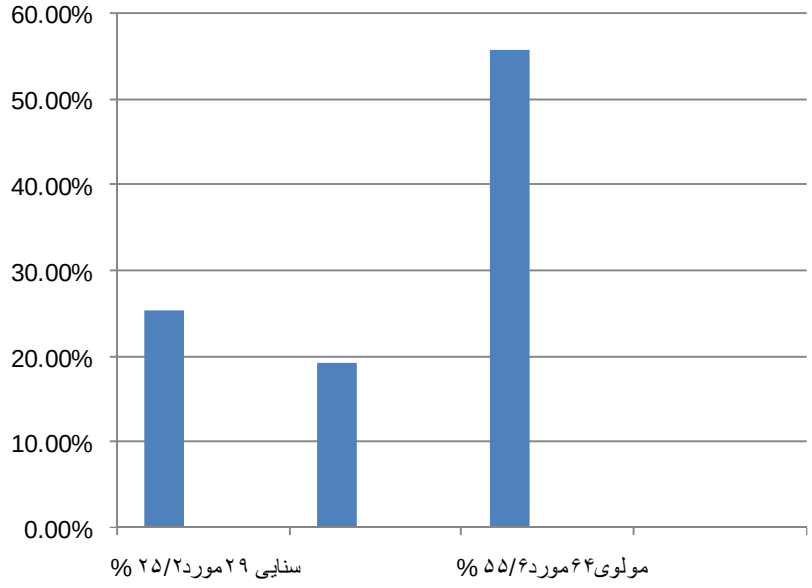

www.SID.ir

نمودار بسامد «الا» در آثار شاعران بررسی شده.

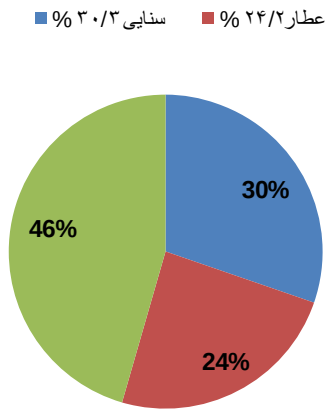

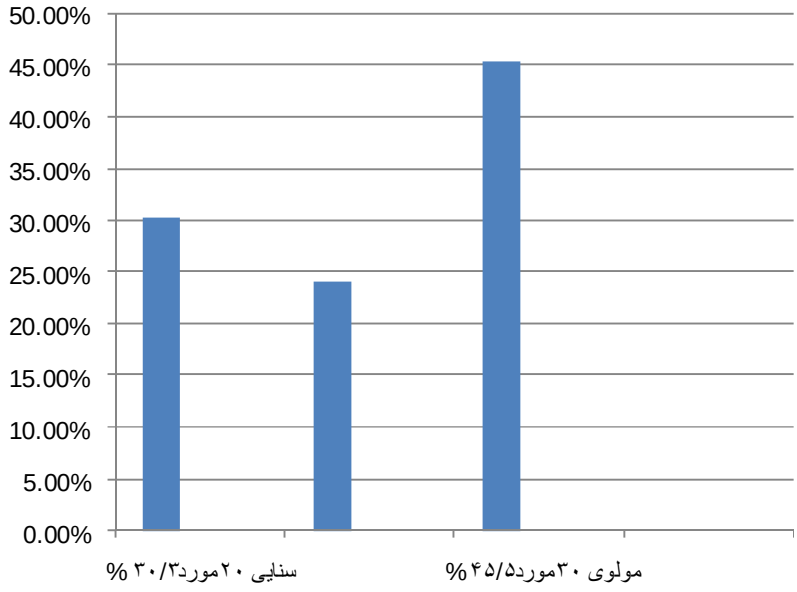

www.SID.ir

کتاب‌نامه

قرآن مجید. 1375. ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای. تهران: انتشارات اورست. چ اول.

حافظ، شمس‌الدین محمد .1320. **دیوان**. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: چاپخانه‌ی مجلس.

خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل .1357.**دیوان خاقانی**. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: زوّار. چ دوم.

دهخدا، علی‌اکبر .1373. **لغت‌نامه** از دوره‌ی جدید. تهران: دانشگاه تهران. . چ اول.

زمانی، کریم .1375.**شرح جامع مثنوی معنوی**.ج4. تهران: اطلاعات. چ دوم.

سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله. 1363. **بوستان** (سعدی‌نامه) .تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی. چ دوم.

ـــــ ، ـــــ. 1385. **غزل‌های سعدی**. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: سخن. چ اول.

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم .1362. **دیوان سنائی**. به اهتمام مدرس رضوی. تهران: انتشارات کتابخانهٔ سنایی. چ سوم.

ـــــ ، ـــــ. 1368. **حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه**. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.

شبستری، شیخ محمود .1368. **گلشن راز**. به اهتمام صمد موحد. تهران: کتابخانه‌ی طهوری. چ اول.

شیخ بهایی .1316. **کلیات اشعار و آثار شیخ‌بهایی**. مقدمه و شرح حال به قلم سعید نفیسی. ویرایش و تصحیح علی کاتبی. تهران: چکامه. چ سوم.

کاشانی، عزالدین محمود .1367. **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: هما.چ سوم.

عطار نیشابوری، فریدالدین .2535. **تذکره الاولیا**. تصحیح محمد استعلامی.تهران: زوّار.چ دوم.

Archive of SID

www.SID.ir

ـــــ ، ـــــ. 1375. **دیوان**. به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی. تهران: علمی و فرهنگی. چ نهم.

غزّالی توسی، ابوحامد محمد. 1368. **کیمیای سعادت**. به کوشش حسین خدیوجم.تهران: علمی و فرهنگی. چ چهارم.

عین‌القضات همدانی، ابوالمعالی عبدالله .1373. **تمهیدات**. تصحیح عفیف عسیران. تهران: منوچهری. چ چهارم.

لاهیجی ، شیخ محمد. 1368. **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**. تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران: انتشارات زوّار. چ اول.

مولوی، جلال الدین محمد .1363. **کلیات شمس**. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.چ سوم.

ـــــ ، ـــــ. 1369. **مثنوی**. به همت رینولد. الین. نیکلسون. تهران: مولی. چ هفتم.

ـــــ ، ـــــ. 1363. **مجالس سبعه**. تصحیح توفیق هـ . سبحانی. تهران: جامی. چ اول.

میبدی، رشیدالدین .1371. **کشف الاسرار و عده الابرار**. ج اول. تهران: امیر کبیر. چ پنجم.

نجم رازی، نجم الدین ابوبکربن محمد .1374. **مرصادالعباد**. به اهتمام محمدامین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی. چ ششم.

Archive of SID

www.SID.ir